

حقوق بشر واقعاً جهان‌شمول است؟

ریشه‌های «الهی» حقوق بشر

کریم پاکزاد*

پیش‌درآمد

در آغاز این بحث لازم است که در مورد مفهوم «حقوق بشر» روشنی اندازیم. اگرچه ما در زبان فارسی و برخی زبان‌های دیگر، مانند آلمانی یا روسی، مشکلی با کاربرد اصطلاح حقوق بشر نداریم؛ خوانندگان «اندیشه معاصر» که به زبان‌های فرانسه یا انگلیسی مطالعه یا تحقیق می‌کنند، اکثراً به مفاهیم متفاوت برمی‌خورند. آنچه را که به نام حقوق بشر در فارسی به کار می‌بریم ترجمه‌شده از فرانسوی است. متفکرین قرن هجده فرانسه که از لحاظ فکری انقلاب‌کبیر فرانسه را بنا کردند، حقوق بشر را به کار می‌بردند که در «اعلامیه حقوق بشر و همشهری» که در سال ۱۷۸۹ از سوی مجلس انقلابی به تصویب رسید و طی بیش از یک و نیم قرن چراغ راهنمای تمام آن‌هایی بود که در سراسر جهان بر ضد استبداد مبارزه می‌کردند. مجمع عمومی سازمان ملل که در ۱۰ دسامبر سال ۱۹۴۸ از سوی ۵۸ عضو آن وقت، به‌شمول افغانستان، «اعلامیه جهانی حقوق بشر» را به تصویب رساند، همان اصطلاح فرانسوی را پذیرفتند؛ ولی به تدریج کشورهای آنگلوساکسون به ترم‌های دیگر رجوع نمودند. علت آن قابل فهم است. در زبان

* پژوهشگر «بنیاد مطالعات بین‌المللی و استراتژیک فرانسه» و استاد سابق دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل.

فرانسوی «حوممه» دو معنا دارد. از نگاه ساختاری زبان عوام معنای مرد را هم دارد نه تنها معنای انسان یا بشر؛ ولی بیش از دو قرن «ضرویتس ده ل» حوممه» به معنای انسان یا بشر پذیرفته شده بود و سازمان ملل متحد اعلامیه جهانی حقوق بشر را با کاربرد کلمه فرانسوی آن پذیرفته است. اما این را هم باید گفت که هنگام تصویب اعلامیه حقوق بشر و شهروند در زمان انقلاب، زنان حق رأی نداشتند. این وضع تا اواسط قرن بیست ادامه یافت. باید منتظر سال ۱۹۴۴ شد تا زنان فرانسه حق رأی را به دست آورند. حکومت بعد از آزادی فرانسه از چنگ آلمان نازی، نمی‌توانست کسب حق رأی زنان را به کلی متفی بداند؛ در حالی که آن‌ها در گروه‌های پارتیزانی یا مقاومت علیه آلمان، سهم فعالی داشتند. در هر صورت، این حق در شورای مشورتی با ۵۱ رأی موافق و ۱۶ رأی مخالف به تصویب رسید. این مثال، یک واقعیت عینی را نمایان می‌سازد و آن این‌که برای هر تغییر و تحولی باید مبارزه کرد و دیگر این‌که برای هر تحولی شرط مهم در این است که از نگاه فرهنگی، جامعه را برای پذیرش یک تحول بزرگ آماده سازیم. در واقع، با گذشت چنددهه، سرانجام در اواخر قرن بیستم، زنان به حقوق مساوی با مردان در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حقوق فردی دست یافتند؛ به عنوان مثال: برابری در حق طلاق، پرورش اطفال، اتونومی اقتصادی (البته زنان تا سال ۱۹۶۰ حق بازکردن حساب بانکی شخصی را نداشتند) و برخورداری افراد از آزادی تن (قانون هم‌خوابگی با شوهر را اگر با رضایت طرف نباشد، نوعی از تجاوز به حساب می‌آورد). بسیاری از کشورهای آنگلو ساکسون اصطلاح حومان R یگهتس و استقلال یافته به مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر استناد می‌کردند؛ از این رو، کاربرد فارسی «حقوق بشر» بدون شائبه با هر دو اصطلاح به زبان فرانسه و انگلیسی مطابقت دارد.

۱. حقوق بشر در تاریخ

حقوق بشر از مفاهیم مبهم و قابل بحث حقوق است. این مفهوم در گذشته و در فرهنگ‌های مختلف معنایی یکسانی نداشت. یک نگاه مختصر به ریشه‌های تاریخی و فکری آن، ما را در عملی ساختن آن‌ها کمک خواهد کرد. حقوق بشر آن‌گونه که در زمان کنونی متفکران جامعه علمی، مدنی و سیاسی به آن عقیده دارند، سیر طولانی تحول و تکامل را پیموده است. رد پای ارزش‌های مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و اعلامیه جهانی حقوق بشر را می‌توان در زمان‌های دور و در جهان باستان یافت.

این ریشه‌ها را در فرهنگ افسانه حضرت موسی و کوه طور که خداوند، الواح و قوانین (تورات) را به وی می‌سپرد، می‌توان یافت. الواح دوازده‌گانه با عنوان «حقوق رم» از جمله آثار تاریخی به‌جامانده درباره حقوق اساسی انسان‌ها است که مرتبط به حقوق بشری امروز می‌دانند. اما در فلسفه یونان قدیم، گرچه منشأ خدایی حقوق و قوانین را رد نمی‌کند (موجودیت خدایان)، بازهم ریشه حقوق را در عقل جست‌وجو می‌کند. از یونان باستانی که بگذریم، در قرن چهار میلادی، افلاطون و ارسطو، متفکرین یونانی، از پیشگامان این نظریه می‌باشند. تقریباً در همان زمان، «سن آگوستین»، یکی از مهم‌ترین متفکرین کلیسا که «دکتر کلیسا» لقب داشت، نه تنها به احکام دینی توجه داشت؛ بلکه دوست‌دار فلسفه هم بود و سعی کرد که هسته‌ای از هر دو ریشه، حقوق الهی و ریشه عقلی، به وجود آورد؛ اما بازهم او پایه و اساس عقل را تجربه دینی می‌دانست. چندین قرن بعد در انگلستان، برای اولین بار، شاهد پیدایش آنچه که ریشه‌های اولیه حقوق بشر را می‌توان در آن دید، شکل گرفت.

۸۰۰ سال قبل، در سال ۱۲۱۵، جان سان تر (جان بدون مالکیت) برخی محدودیت‌ها را روی قدرت خود وضع نمود و به عده‌ای از اشراف حق داد تا محدودیت‌هایی در برابر حق مطلق شاه وضع کنند. حقوقی را که شاه به اشراف اعطا نمود، بیش‌تر در سیستم جمع‌آوری مالیات بود. در اواخر قرن هفدهم، سیستم پارلمانی انگلیس، قوانینی بیش‌تری را برای حمایت از حقوق اشراف در برابر شاه وضع کرد. استقلال‌طلبان آمریکا در ۱۷۷۶ با استناد به همین قوانین، اعلامیه استقلال آمریکا و جدایی از انگلستان را تصویب نمودند. حقوقی را که استقلال‌طلبان آمریکا از آن دفاع می‌کردند، با وجود تکیه به برخی از حقوق طبیعی بشر، منشأ الهی آن را تأیید می‌کند. اعلامیه استقلال آمریکا روی انقلابیون فرانسه تأثیر فراوان داشت؛ اما منشأ الهی این بحث در کشور دموکراتیک لایبیک، مانند فرانسه، غیر قابل قبول است. قابل ذکر است که فرانسه در پیروزی استقلال‌طلبان آمریکا بر ضد انگلستان نقش تعیین‌کننده‌ای داشت. حمایت از استقلال آمریکا (برای انتقام از دشمن دیرینه انگلستان و تضعیف آن)، ضربه بزرگ مالی به نظام سلطنتی فرانسه وارد کرد و به نوبه خود، موجب تضعیف سلطنت و پیروزی انقلاب کبیر شد.

۲. بنیاد اولیه و اساسی حقوق بشر: جهان‌شمول

در فلسفه لیبرالیسم، جهان‌شمول‌بودن حقوق، به‌ویژه حقوق بشر، مفهوم اصلی و مرکزی

است؛ حقوقی است که شامل تمام افراد می‌شود. زن و مرد، بدون هیچ نوع تبعیض، در ارتباط به مفاهیمی چون نژاد، قوم، دین و مذهب، جایگاه اجتماعی و محل تولد جایگاه خود را تعریف می‌کنند. چنین نگاهی، ریشه‌های تاریخی و فلسفی خود را دارد که از «اعلامیه حقوق انسان و شهروندی» که در جریان انقلاب کبیر فرانسه در ۲۶ آگست ۱۷۸۹ به تصویب رسید، برگرفته شده است؛ اما حقوق بشر، همانند تمام شاخه‌های حقوق، مسیر تکاملی خود را پیموده است. در عهد باستان، در نخستین جوامع مدون که با مفهوم حقوق بشر بیگانه بود، موجودیت بردگی امر طبیعی شمرده می‌شد و حتی در یونان باستان، برابری حقوق میان انسان‌ها مطرح نبود و این وضعیت تا اواخر قرن هجدهم و پیروزی انقلاب فرانسه ادامه یافت.

ویژگی انقلاب فرانسه در این است که مؤلفین «اعلامیه» آگاهانه به انقلاب خصلت جهان‌شمول می‌بخشند. متفکرین آن، همانند پیامبران در ادیان، معتقداند که آن‌ها نه برای فرانسه؛ بلکه برای ایستادگی در برابر استبداد و دفاع از حق آزادی عقیده و حق مالکیت بر حقوق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مبارزه می‌کنند. این جهان‌شمول‌بودن حقوق بشر در افکار انقلابیون تا حدی ریشه‌دار بود که به استثنای یک‌بار در مقدمه اعلامیه و آن‌هم برای تأیید منشأ جغرافیایی اعلامیه، واژه فرانسه به کار نمی‌رود. نخستین شورای انقلابیون که اعلامیه را به تصویب رساند، آشکارا بیان می‌کند که این اعلامیه تنها برای فرانسه نیست؛ بلکه برای تمام بشریت است. از همین رو، نمایندگان نخستین اسامبله (شورا) انقلابیون، از مفاهیمی؛ چون: «بشر»، «همشهری»، «ملت»، «جامعه» و «منافع عمومی» به‌طور مبهم حرف می‌زنند. مطرح‌نمودن اصول و ارزش‌های فلسفی مبهم و همه‌شمول، جدا از ویژگی‌های تاریخی و فرهنگی هر کشور، مورد قبول اکثریت قرار گرفت و محبوبیت آن را در تمام قاره‌ها تأمین نمود. انقلاب مشروطه ایران در سال ۱۹۰۵ و یا جنبش‌های ضد استبدادی دهه ۴۰ و ۵۰ در افغانستان، تحت تأثیر افکار و شعارهای انقلاب کبیر فرانسه قرار گرفت.

گرچه «اعلامیه حقوق بشر و شهروند» انقلاب کبیر فرانسه یگ گام عظیمی در جهت حقوق و آزادی‌های انسان بود؛ زیرا این اعلامیه محصول افکار عدالت‌طلبی و آزادی‌خواهی و طرد امتیازات رژیم شاهی مطلقه و کلیسا بود؛ اما هنوز از خصلت جهان‌شمولی بهره‌مند نبود. توجه داشته باشیم که در این دوره، جهان‌شمول‌بودن حقوق بشر در این خلاصه نمی‌شد که این حقوق در همه جا و تحت حاکمیت تمام رژیم‌ها باید عملی شود؛ بلکه در این بود که آیا همه می‌توانند

بدون تبعیض جنسی، قومی، نژادی و دین، از مزایای حقوقی برخوردار شوند یا خیر؟

در سال‌های اخیر، به‌خصوص بعد از انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹، که تأسیس جمهوری اسلامی را با خود به همراه داشت، مفاهیم جدیدی از دولت‌مداری، روابط میان شهروندان و حکومت، در تعریف مفاهیم و حقوق سیاسی و اجتماعی شهروندان شکل گرفت. مشاهده می‌کنیم که چنین مفاهیمی که هم مورد بحث گروه‌ها و در حوزه‌های دینی بوده، برای اولین بار با استقرار رژیم اسلامی در ایران، در این کشور به عرصه عمل درآمد. مهم‌ترین این مفاهیم «حکومت ولایت فقیه» یا برتری قواعد مذهبی و رهبر مذهبی بر اراده مردم است. امارت‌های اسلامی (عربستان سعودی، کویت، قطر، امارات و...) هم بنیافته بر اساس رابطه خویشاوندی که نه مبنای قانونی دارد و نه تفکیک میان اجزای قدرت در آن مطرح است، شامل آن است. به همین دلیل، می‌توان هسته مرکزی این نظریه را نه طرحی برای حصول مبانی الهی؛ بلکه برنامه‌ای برای قبضه قدرت حساب کرد. یکی از نتایج و شرایط بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و تنش مداوم میان جمهوری اسلامی و کشورهای لیبرال «غرب»، با به میان آمدن مفهوم «حقوق بشر اسلامی و نادرست‌شمردن خصلت جهان‌شمولی» تشدید یافت. با نگاه به سیر تاریخی پیدایش قانون و حقوق بشر درمی‌یابیم که اندیشمندان و مکاتب گوناگون با تصاویری متفاوت از جامعه انسانی، هم‌چون جامعه مذهبی، جامعه طبیعی و...، به بررسی حقوق انسانی پرداخته‌اند؛ به‌عنوان مثال: یونانیان مروج این نوع تفکر بودند که جهان هستی از نظم مبتنی بر عقل تبعیت می‌کند و این عقل خود ناشی از اراده الهی است و این مبحث در کتاب‌های آسمانی با اصطلاحات خاص خود عنوان شده است؛ گرچه منشأ الهی حقوق بشر با مفهوم لیبرال و امروزی حقوق بشر در تضاد است.

۳. حقوق بشر و دموکراسی

در مباحث حقوق و علوم سیاسی، اصول و ارزش‌هایی هستند که از آغاز پیدایش‌شان به چالش کشیده شده‌اند. دموکراسی و حقوق بشر از این‌گونه مفاهیم‌اند. تقریباً مشخص است که دموکراسی یک رژیم سیاسی است که در آن برای احتراز از قدرت فردی و دیکتاتوری، قدرت سیاسی را به سه بخش جدا و مستقل از هم تفکیک نموده‌اند. حاکم نمی‌تواند در حالی که خودش قانون را وضع می‌کند و همزمان آن را عملی سازد و یا به نوعی بین شهروندان یا

حاکمان قضاوت کند و بعد آن را به مرحله اجرایی درآورد. در افغانستان دموکراسی محدود به برگزاری انتخابات است و تصور بدون تقلب و زورگویی برای انتخاب ریاست جمهوری و کلای پارلمان تقریباً آرمان‌گرایانه است. بحث دیگر در مورد نوع ساختار دولت از قبیل دولت مرکزی، فدرالیسم، حکومت‌های غیر متمرکز، انتقال قدرت به ارگان‌های محلی و انتخابات محلی در افغانستان و یا کشورهای مشابه که در مرحله رشد سیاسی قرار دارند، می‌باشد. به نظر می‌رسد که چالش‌های معطوف به این حوزه، نگرانی‌هایی میان روشنفکران یا فعالین سیاسی ایجاد کرده است؛ اما این قبیل موضوعات در جوامع دموکراتیک مدت‌ها است که حل شده و فقط به حیث بحث‌های حاشیه‌ای آن‌هم در برخی از کشورها مطرح است.

در کشورهای پیشرفته صنعتی که دموکراسی تا حدودی به بلوغ خود رسیده است، بحث روی توازن قدرت از طریق تقسیم قوا و نقش مردم در سرنوشت خود از طریق انتخابات وجود دارد. این قواعد کاملاً در حیات سیاسی این کشورها عین شده‌اند. امروزه بحث روی این است که چگونه جامعه مدنی به حیث قوه فشار روی تصامیم حکومت اثر می‌گذارد، چگونه بحث آزاد در جامعه به خاطر تصمیم‌گیری حکومت و عملی شدن تصامیم به طور عادلانه صورت می‌گیرد. در این جوامع، احزاب سیاسی مدون و متشکل، سندیکاها و انجمن‌های مختلف بهتر از پارلمان و دستگاه‌های قضایی، حکومت را کنترل می‌کنند. آن‌ها قادراند که در بحث‌های پارلمانی به خاطر تنفیذ یک قانون تأثیر بگذارند. شهروندان در برابر تجاوزات حقوق خود توسط حکومت نه تنها روی قوانینی که حقوق آن‌ها را حفاظت می‌کنند، حساب می‌کنند؛ بلکه روی جوامع مدنی و رسانه‌ها هم تکیه می‌کنند. از این‌جا است که پست نخست‌وزیری یا وزارت در این کشورها غیر از وجهه معنوی، چیزی جز کار و زحمت و بستر انتقادپذیری از جانب شهروندان را به همراه ندارد. بسیاری بعد از یک دوره وزارت یا وکالت، از فعالیت‌های سیاسی دست می‌کشند. در واقع، رابطه میان حقوق بشر و دموکراسی به اندازه‌ای تنگاتنگ است که می‌توان گفت یک رژیم دموکراتیک از لحاظ مکانیسم قدرت، روی انتخابات شفاف، دوره‌ای و با رأی همگانی استوار است. در واقع، درجه و کیفیت آن فقط با این معیار که تا چه حد مبانی ذکر شده در اعلامیه جهانی حقوق بشر را مراعات می‌کنند، می‌توان مورد ارزیابی قرار داد. به نوعی مراعات حقوق بشر، رشد و انکشاف مادی و معنوی انسان، نیاز به شرایط خاص در یک نظام دموکراتیک دارد تا به مرحله شکوفایی خود برسد.

ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر، رابطه میان دموکراسی و حقوق بشر را چنین تعریف می‌کند: «اراده مردم اساس و بنیاد توریته قدرت‌های عامه (ارگان‌های مختلف یک دولت) می‌باشد. این اراده باید به وسیله انتخابات سالم که در موعدهای معین تکرار می‌شود، انتخابات با رأی عمومی مساوی و یک پروسیدور مشابه که آزادی رأی را تأمین کند، بیان گردد.» اما دموکراسی محدود به انتخابات و حق رأی آزاد و سالم نیست. انسان علاوه بر حق سیاسی رأی‌دادن و کاندیدشدن، دارای حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز می‌باشد که به مرور زمان و با رشد جوامع انسانی، هر روز بیش‌تر و جامع‌تر می‌گردد. هسته مرکزی آن را مفهوم آزادی تشکیل می‌دهد. آزادی که حدودی ندارد جز قانون. «آزادی یک فرد وقتی محدود می‌شود که به آزادی دیگران لطمه بزند.» در مفهوم دموکراسی، قانون محصول اراده مردم است. حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مردم نه تنها در اعلامیه جهانی حقوق بشر تذکر یافته؛ بلکه پکت‌ها و معاهدات بین‌المللی که اعضای سازمان ملل متحد خود را پایبند آن می‌دانند، نیز تذکر یافته است.

یک دموکراسی که به حقوق بشر احترام می‌گذارد و مراعات می‌کند، تنها به برگزاری انتخابات بسنده نمی‌کند. در یک دموکراسی، دولت یا قدرت‌ها شرایطی را فراهم می‌کنند که شهروندان به‌طور آزادانه و آگاهانه رأی بدهند. چگونه ممکن است از دموکراسی و مراعات حقوق شهروندان صحبت کرد؛ در حالی که رأی‌دهنده از تمام امکانات مادی و حقوقی که آزادانه حق رأی را تضمین کند، برخوردار نباشد. نبودن چنین شرایط دسترسی به مراکز قدرت، رسانه‌های آزاد، مستقل و پلورالیست، احزاب سیاسی، انجمن‌ها، امنیت رأی و... دشوار خواهد نمود. استقلال واقعی ارگان‌های قدرت، قوه قضایی مستقل و آزاد از ملزومات است. مسلم است که ما کشورهای کمی را سراغ داریم که تمام ابزارهای بیان حق دموکراتیک در اختیار شهروندان خود قرار داده است. از همین‌رو، زمانی که از رابطه بین دموکراسی و حقوق بشر یاد می‌کنیم، باید بدانیم که به اندازه‌ای که بنیادهای سیاسی یک کشور به ضعف دموکراسی دچار باشد، حقوق بشر کم‌تر مراعات می‌شود. در مقوله سیاسی دموکراسی که در آن قدرت به وسیله انتخابات سالم برای یک موعد معین تعلق می‌گیرد، دموکراسی «حکومت اکثریت» تعریف نمی‌شود بلکه «حکومتی که اکثریت به اقلیت احترام می‌گذارد»، پنداشته می‌شود. در زمینه اقتصادی و اجتماعی، حقوق بشر زمانی مراعات می‌شود که عدالت اجتماعی وجود داشته باشد. احترام به حقوق سیاسی و مدنی شهروندان بدون مبارزه علیه فقر و کاهش نابرابری، ارتقای حقوق اجتماعی شهروندی

مطرح است. در مقابل آن دولتی که به چنین نابرابری‌ها دامن می‌زند، چالشی کلان برای تمام جوامع دموکراتیک خواهد بود و از سوی دیگر، تجمع ثروت در دست یک عده محدودی از افراد در جوامع سرمایه‌داری با نفس حقوق بشر در تناقض است. هیچ جای تعجب و تحیر ندارد که رژیم‌های کمونیستی که حقوق اقتصادی و اجتماعی جمعی را بر حقوق فردی ترجیح می‌دادند، در قرن گذشته از حمایت وسیعی در میان مردم کشورهای فقیر برخوردار بودند.

۴. حقوق بشر: جهان‌شمول خدایی یا طبیعی؟

آنچه را که ما به نام حقوق بشر یاد می‌کنیم، دیدیم که علاوه بر ریشه‌های قدیمی آن، مفهوم نسبتاً جدید می‌باشد. از نگاه حقوقی، «اعلامیه جهانی حقوق بشر» که در سال ۱۹۴۸ توسط اعضای سازمان ملل متحد به تصویب رسید و افغانستان به‌عنوان عضو سازمان ملل در هنگام تدوین این اعلامیه آن را امضا نمود و باید به‌منزله یکی از کشورهای بنیان‌گذار به آن متعهد و پایدار باشد- اعلامیه‌ای است که به یک یا چند کشور، به یک یا چند فرهنگ، به دین و عقیده یا ایدئولوژی خاصی وابسته نیست. این اعلامیه خود را جهان‌شمول می‌داند. تراژدی بی‌مانند جنگ جهانی دوم و ده‌ها میلیون قربانی آن، سرانجام این آگاهی را در بازماندگان این جنگ خانمان‌سوز بیدار نمود که برای رسیدن به صلح، بایست به انسان و به حفظ حقوق و آزادی‌های او اندیشید که انسان قرن بیستم نیازمند قواعد و نرم‌هایی است که آزادانه آن را بپذیرد؛ به آن عمل کند و از آن دفاع نماید. با وجود آن، از یک‌طرف حقوق بشر در جریان تاریخ همیشه جهان‌شمول نبوده و از طرف دیگر از فردای تصویب «اعلامیه جهانی حقوق بشر» برخی کشورها، به‌خصوص در آسیا و آفریقا، خصلت جهان‌شمول بودن این حقوق را مورد سؤال قرار دادند. مخالفت با کرکتر جهان‌شمول حقوق بشر یا روی دلایل سیاسی استوار است یا روی دلایل دینی. و به ، به حفظ حقوق آزادی‌های او اندیشید، که انسان قرن بیستم نیازمند قواعد و نورم‌هایی است که آزادانه آنرا بپذیرد به آن عمل کند و از آن دفاع نماید. انقلاب کبیر فرانسه که سرآغاز یک دوران نوین، دوران دگرگونی‌های ماهوی عمیق در حیات سیاسی و اجتماعی بشر بود، با جهشی بزرگ، مباحث مجرد فلسفی را وارد دنیای سیاست و عمل نمود و از انسان بیش‌تر از یک موجود متحرک و فاعل، یک موجود آزاد ساخت. «اعلامیه حقوق بشر و همشهری» علی‌رغم انقلابی بودن آن، محصور زمان و مکان بود. پیام‌های انقلاب کبیر مرزها را درنوردید و در قدم نخست اروپا را دگرگون نمود؛ اما اهمیت آن بیش‌تر در ناسیونالیسم انقلابی قرن ۱۸ و قرن ۱۹ ملت‌ها محصور

بود. «اعلامیه جهانی حقوق بشر»، جهشی نوین، هم از نگاه فلسفه سیاسی و هم در زمینه حقوقی، به‌شمار می‌رفت که از یک‌سو حقوق طبیعی انسان را که انقلابیون فرانسه روی آن‌ها تأکید داشتند، دوباره تأیید نمود و از سوی دیگر به آن ماهیت جهان‌شمولی و همگانی داد.

جهان‌شمول بودن حقوق بشر از تمام مرزهایی که میان انسان‌ها از نگاه تعلقات طبقاتی، نژادی، قومی، مذهبی یا جنسی وجود دارد، عبور می‌کند. با رجوع به بشر، به تمام انسان‌ها نظر دارد نه به مرد، نه به زن، نه به این یا آن ملت و قوم و گروه، نه به مؤمن و دین‌دار یا شکاک و بدون دین، «نه به مسلمان نه به کافر» می‌اندیشد. انسان را محور و هدف قرار می‌دهد. انسان‌ها بدون تعلق فرهنگی، دینی، عقیده، جنس، قوم، نژاد، محل سکونت و... مورد نظر قرار می‌گیرد. این انسان است که حق دارد آزادانه عقاید خود را بیان کند، آزاد و بدون قید و بند زندگی کند. آزادی انتخاب دین یا مذهب بخشی از این آزادی‌ها است. حق کار، حق بهره‌مند شدن از تعلیم و تربیت بخش دیگر آن است. حقوق و آزادی‌های انسان نمی‌تواند محدود و یا موقتاً نفی شود؛ مگر توسط قانون آن‌هم در جامعه‌ای قانون‌مند. با وجود آن، از یک طرف حقوق بشر در جریان تاریخ همیشه و از ابتدا جهان‌شمول نبوده و از طرف دیگر از فردای تصویب «اعلامیه جهانی حقوق بشر»، برخی کشورها، به‌خصوص در آسیا و آفریقا، برخی از ارزش‌های آن را و به‌ویژه خصلت جهان‌شمول بودن این حقوق را مورد سؤال قرار دادند. این مخالفت یا روی دلایل سیاسی استوار است یا روی دلایل دینی.

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴

۵. مخالفت با «اعلامیه حقوق بشر و همشهری

ارزش‌های بیان‌شده در اعلامیه حقوق بشر و شهروندی در پایان قرن هجدهم و در جریان قرن نوزده، مشعل مبارزات خلق‌های اروپا بود؛ ولی تنها نظام‌های مستبد، شاهان مطلقه، کلیسا و پیروان مذاهب الهی نبودند که تلاش داشتند آن‌ها را نادیده بگیرند و یا بر ضد آن به مبارزه برخیزند. در اروپا در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، با پیشرفت فلسفه دموکراسی، سیستم اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری با جدایی کلیسا از سیاست به وجود آمد.

در واقع، کلیسا در مبارزه با این ارزش‌ها توانایی خود را از دست داد و جریان‌هایی در درون کلیسا به وجود آمد که مفهوم حقوق بشر را به‌مثابه حقوق طبیعی انسان پذیرفتند تا این‌که در ماه جون ۱۹۸۰، رهبر کاتولیک‌های جهان با حضور در یونسکو گفت: «احترام به حقوق غیر قابل

انکار و احترازناپذیر، پایه و اساس همه چیز است. تعدی و تجاوز به حقوق بشر، چه در زمینه معنوی و چه در زمینه مادی، در واقع خشونت بر ضد این اصل اساسی است.» این گونه تحولات در «کلیسا» در «مسجد» همراه نبود. بعد خواهیم دید که نه تنها مسجد یا پیشوایان دینی در «دنیای اسلام» تغییری در تفوق احکام مذهبی بر قوانین مدنی و اجتماعی، به ویژه حقوق بشر، وارد نکردند؛ بلکه دولت‌ها و نظام‌های سیاسی هم احترام به این ارزش‌ها را تهدیدی بر ضد منافع گروه و طبقه خود می‌دانستند. ولی با پیدایش نظام‌های کمونیستی در قرن بیست، ما شاهد نوع دیگری از مخالفت با حقوق بشر بودیم. ارزش‌های مندرج در اعلامیه حقوق بشر به حیث یک مفهوم «بورژوازی» و «انديودالیست» شناخته شد و از تقدم منافع جمعی در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بر حقوق فردی صحبت گردید. تخطی از حقوق بشر با عنوان تفوق حقوق جمعی بعد از نظام مبتنی بر برده‌داری، دردناک‌ترین عهد تجاوز به حقوق بشر شمرده می‌شود. سرانجام از چند دهه به این سو، ما شاهد برگشت به دوهزار قبل و تدوین «اعلامیه جهانی اسلامی حقوق بشر» هستیم.

اعلامیه جهانی حقوق بشر سرنوشت غریبی داشت. در حالی که این اعلامیه به ارزش‌های عمده آزادی و برابری میان انسان‌ها و تعیین حق سرنوشت برای هر فرد و در نتیجه برای ملت‌ها - که پایه‌های ایدئولوژیک مبارزات ضد استعماری و استقلال‌طلبی را می‌ساخت - تأکید می‌ورزید، استقلال کشورهای تازه به استقلال رسیده و به خصوص کشورهای مسلمان، سرآغاز جنبشی شد تحت عنوان «حقوق بشر اسلامی» که عمده‌ترین اصول حقوق بشر را که در ماده اول و ماده دوم اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است، به چالش می‌کشد.

ماده ۱: «تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند. همه دارای عقل و وجدان می‌باشند و باید نسبت به یکدیگر مانند برادر رفتار کنند.»

ماده ۲: «هرکس می‌تواند بدون هیچ‌گونه تمایز، خصوصاً از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر و هم‌چنین ملیت، وضع اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر موقعیت دیگر، از تمام حقوق و کلیه آزادی‌هایی که در اعلامیه حاضر ذکر شده است، بهره‌مند گردد. به علاوه، هیچ تبعیضی به عمل نخواهد آمد که مبتنی بر وضع سیاسی، اداری و قضایی یا بین‌المللی کشور یا سرزمینی باشد که شخص به آن تعلق دارد، خواه این کشور مستقل، تحت قیمومیت یا غیر خودمختار بوده و یا حاکمیت آن به‌شکلی محدود شده باشد.»

۶. حقوق بشر اسلامی

این دو اصل اساسی اعلامیه حقوق بشر (اصل آزادی و برابری) در تضاد با اصل دینی قرار داشت. این عقیده که انسان آزاد نیست، جنبه مذهبی دارد. نگرش شریعت اسلامی به حقوق طبیعی و ذاتی، حقوقی که انسان در بدو پیدایش با خود دارد و هم‌چنین جایگاه اجتماعی، عقاید فلسفی و سیاسی از موضوعات چالش‌برانگیز است. از «شریعت» به‌عنوان تنها منشأ و رفرنس حقوق انسان یاد می‌شود و قوانین مدنی زمانی قابل قبول‌اند که با «شریعت» مطابقت داشته باشد؛ از این رو، «شریعت» منشأ و اعتبار قانون خواهد بود و در تمام رشته‌های حقوقی برخی از کشورهای مسلمان مانند عربستان سعودی و یا در نظام‌هایی که در آن شریعت بر سایر حقوق مدنی، اجتماعی و حتی حقوق سیاسی تفوق دارد، به رسمیت شناخته می‌شود. در واقع، به نوعی جهانی‌بودن حقوق بشر را به چالش می‌کشند. در چنین رژیم‌ها، ایده شهروند جای خود را به مفهوم «امت اسلامی» داده است. میان شهروندان - گرچه از تابعیت همان کشور برخوردار باشند - نظر به تعلق آن‌ها به قوم، دین یا مذهب مشخص، برابری کاملی وجود ندارد. عدم برابری میان زن و مرد در امور سیاسی، در مبانی حقوقی خانوادگی و حتی حقوق اجتماعی مانند ارث، دیه و غیره در اکثر کشورهای مسلمان به حیث اصل قابل قبول پذیرفته شده است.

در برخی دیگر از کشورهای مسلمان علی‌رغم نظام‌های غیر دینی و قبول اصول ذکرشده در اعلامیه جهانی حقوق بشر، از عملی نمودن آن سرباز می‌زنند. آن‌ها هم جز ۵۷ کشور مسلمان‌اند که در ۱۵ آگست ۱۹۹۰ «اعلامیه حقوق بشر اسلامی» را در قاهره، پایتخت مصر، امضا نمودند. هدف پیوستن این کشورها به اعلامیه قاهره بیش‌تر جنبه سیاسی داشت. اعلان وابستگی کامل به جهان اسلام، زمینه‌ای برای سرکوب خشن اپوزیسیون سیاسی تحت عنوان افکار ضد اسلامی ایجاد کرد. با چنین تصویری، امکان سرکوب سازمان‌یافته و خشونت‌بار منتقدان از جمله روشنفکران سکولار، نویسندگان و بروکرات‌ها را فراهم گردانید.

تلاش برای تدوین حقوق بشر اسلامی در دهه ۱۹۷۰ میلادی در اروپا شدت گرفت. سرانجام، «شورای اسلامی اروپا» با تشکیلات غیر رسمی در لندن، در نوزدهم سپتامبر ۱۹۸۱، دست به تدوین «اعلامیه اسلامی جهانی حقوق بشر» زد که مستقیماً در برابر اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوبه سازمان ملل قرار می‌گیرد و سپس آن را در پاریس عملاً آشکار ساخت. اعلامیه به وضوح بیان می‌کند که هدف این اعلامیه، تثبیت این واقعیت است که «حقوق بشر در اسلام، عمیقاً ریشه

اعتقادی دارد و قانون تنها از دستورات الهی منشأ می‌گیرد و در واقع، الاهیات سرچشمه تمام مبانی حقوق بشری است؛ البته با تأکید بر این مقوله که هیچ رهبری، حکومتی، هیچ شورا و قدرتی نمی‌تواند این حقوق را محدود سازد و یا تغییر دهد.» در مقدمه اعلامیه بازم می‌خوانیم که «اعلامیه اسلامی حقوق بشر از روی دستورات قرآن و سنت پیامبر مقدس بنیان یافته که چارچوب حقوقی و اخلاقی مشخصی را برای روابط انسانی تعریف کرده است.»

تلاش برای نفی اعلامیه جهانی حقوق بشر و جایگزین نمودن اعلامیه جهانی اسلامی حقوق بشر، محدود به بنیادهای اسلامی غیر دولتی نماند. سازمان کنفرانس اسلامی که شامل ۵۷ کشور مسلمان است، در ۱۵ آگست ۱۹۹۰، «اعلامیه حقوق بشر اسلامی» را در قاهره، پایتخت مصر، امضا نمودند. هدف پیوستن این کشورها به اعلامیه قاهره بیشتر سیاسی بود. اعلامیه قاهره خصلت یک ابزار حقوقی اجباری در حقوق بین‌المللی ندارد و توسط سازمان ملل به حیث یک ابزار حقوقی منطقی هم به رسمیت شناخته نمی‌شود؛ ولی تنها از نگاه سمبولیک دارای اهمیت خاص است. این اعلامیه از طرف تمام کشورهای مسلمان پذیرفته شده و بعد از کنفرانس‌های مختلف و با در نظر داشت عقاید دو مذهب عمده اسلامی (مذهب سنی و مذهب شیعه) انتشار یافته است. کنفرانس به‌ویژه به گزارشی که در کنفرانس تهران در ۲۶-۲۸ دسامبر ۱۹۸۹ تصویب شد، استناد می‌کند. مطالعه حقوقی این اعلامیه نشان می‌دهد که کنفرانس اسلامی در نظر داشت تا حقوق بشر اسلامی را در مقابل اعلامیه جهانی حقوق بشر قرار دهد. اعلامیه با رفرانس ضمنی به اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌پذیرد که «انسان‌ها آزاد زاده شده‌اند» و «تمام افراد بشر باهم مساوی‌اند»؛ ولی این آزادی تابع قانونی است که منشأ الهی دارد. ماده ۱۴ اعلامیه با صراحت حدود آزادی‌های مذهبی، سیاسی و اجتماعی افراد در جامعه را تعریف می‌کند. ایجاد بنیادها برای تحقق آن را مربوط به اشاعه آنچه که خوب و پسندیده می‌باشد (معروف) و مانع شدن از آنچه که بد است (منکر) مقید می‌سازد.

این اعلامیه بسیاری از حقوق اجتماعی، سیاسی و حتی آزادی دینی را تأیید می‌کند و آن‌ها را در پرتو قانون مجاز می‌داند؛ اما این قانون باید مطابق به قرآن (احکام الهی) و سنت (احادیث) باشد. از این جهت است که حقوق بشر در اسلام از نگاه اعلامیه کنفرانس اسلامی، مانند جهان‌بینی لیبرال، جایگاه ویژه ندارد. بالاخره در پایان مواد ۱۹ و ۲۰ خود اعلامیه جهانی اسلامی حقوق بشر، زمانی که از حقوق خانواده و زن صحبت می‌کند، بیش‌تر روی «وجوب نفقه شوهر در برابر همسرش و

یا سهم‌گیری مردان و زنان در چارچوب خویشاوندی و به اجرای مسئولیت‌ها مطابق به جنسیت، استعداد و تمایلات طبیعی هریک برای اجرای یک مسئولیت مشترک، به‌ویژه در برابر فرزندان و والدین» تکیه می‌کند، نه از برابری حقوق و وجایب زنان در برابر قانون یا جامعه.

مادامی که نگاه به حقوق بشر از دریچه شریعت باشد، می‌توان مدعی شد که «حق و وظیفه هر مسلمان است که در مقابل نظامی که مطابق با قانون شریعت (یا قانون الهی قرآن) نیست، قیام کند.» در واقع، پیش‌زمینه‌ای موجود است مبتنی بر این‌که کشورهایی که قانون اساسی، قانون جزا و سایر قوانین مطابق با شریعت ندارد، باید در مقابلش ایستاد. یک آسیب دیگر، تناقض میان شیوه زندگی مسلمانان و هویت نظام سیاسی کشورهای متعهد به اصول لائیک است. در قدم دوم، کشورهای مسلمان، حتی آن‌هایی که دارای قوانین اساسی و مدنی هستند، علی‌رغم قبولی تفوق شریعت با این قوانین، قبول ماهیت آن به نوعی قیام بر ضد این نظام‌ها را مشروعیت می‌بخشد. توجیه «جهاد» القاعده و داعش در بعد فلسفی چیزی نیست جز «سرنگونی دولت‌هایی که به اسلام پشت کرده‌اند» و یا دولت‌هایی مانند ایران که با قبول مذهب تشیع از اسلام واقعی منحرف شده و مسلمان شمرده نمی‌شوند؛ بنابراین، پیش‌بینی می‌شود که در صورت آغاز مذاکرات میان دولت جمهوری اسلامی افغانستان و گروه طالبان، اختلاف بر سر فرایند تطبیق قانون اساسی و سایر قوانینی که از نگاه آن‌ها منافی با شریعت اسلامی است، هم‌چنان به قوت خود باقی خواهد ماند و سوژه مناقشه میان دو طرف خواهد بود.

بنیاد اندیشه

در مقدمه این اعلامیه، جهان‌بینی کنفرانس اسلامی را در مورد حقوق بشر درک می‌کنیم. می‌توان گفت که شباهت زیادی با اعلامیه حقوق بشر و شهروند انقلابیون فرانسه دارد. بنیان‌گذاران انقلاب فرانسه، انسان و حقوق طبیعی وی را در مرکز مطالبات خود می‌گذارند و «آزادی‌بخش» بودن ارزش‌های انقلاب کبیر فرانسه برای رهایی از قید نظام‌های شاهی آن وقت را مطرح می‌سازند: یک پیام رهایی‌بخش و انقلابی که ماهیت دینی نداشت. اساس انقلاب بر ضد شاه و کلیسا بود. در اعلامیه قاهره به «نقش تاریخی، تمدن‌گرایی جامعه اسلامی و به بهترین امتی که خداوند خلق نموده، اشاره شده است و برای بشریت یک تمدن جهان‌شمول قائل است که میان زندگی کنونی و آخرت، میان شناسایی علمی و ایمان تعادل برقرار می‌کند» و اضافه می‌کند که «این امت می‌تواند امروز بشر را که در توهم میان ایدئولوژی‌های و آنتاگونیست‌های گوناگون به سر می‌برد را رهبری کند و راه‌حلی برای مشکلاتی که تمدن مادی برای او ایجاد کرده باشد.»